

«اسلام لیبرالی» پاسخ «دولت اسلامی» نیست

زهیر کاظمی

به عقیده‌ی بسیاری از نواندیشان دینی، مشکل تروریسم، افراطی‌گری، و بنیادگرایی اسلامی تنها در صورت اصلاح اسلام و لیبرالی‌تر شدن این دین حل خواهد شد. با این حال، یک اسلام‌شناس آکادمیک انتقادات مهمی به این نگرش دارد و آن را راه حل مؤثری نمی‌داند.

این استدلال رایجی است که، مشکل تروریسم و افراطی‌گری اسلامی تنها در صورتی حل می‌شود که اسلام خود را اصلاح کند و لیبرالی‌تر شود. اما آیا چنین کاری درست یا اصلاً ممکن است؟ از یازده سپتامبر، اتفاق نظری بین جناح‌های مختلف، از رهبران مذهبی گرفته تا افراطیون سابق و دولت‌های غربی، شکل گرفته که در تقابل با گروه‌های تروریستی مثل «دولت اسلامی» (داعش)، بر سازگاری بین اسلام و ارزش‌های مدنی لیبرالی – شامل آزادی و رواداری – تأکید می‌کند. با این حال، ستیزه‌جویی اسلامی و لیبرالیسم اسلامی هردو – با وجود تضاد ظاهری – از جهات متعددی دو روی یک سکه‌ی «اصلاح‌طلبی» هستند. هردو درگیر پروژه‌های ایدئولوژیک برای نوعی احیای اسلامی در زمانه‌ی تفوق غرب اند. و هردو به یک اندازه از همان مشکلاتی رنج می‌برند که دیگر جنبش‌هایی که مشروعیت‌شان را در گرو ادعای اصالتی منحصر به فرد و فرازمانی می‌گذارند با آن‌ها مواجه هستند.

لیبرال‌های مسلمان تمایل دارند تا برای سؤال‌های پسامدرن پاسخ‌های مدرن تجویز کنند. تمرکز آن‌ها بر احیای شکل‌های ظاهراً معرف مرجعیت دینی نشان می‌دهد که از تجزیه‌ی فزاینده‌ی اسلام در جهانی پاره‌پاره ناراحت اند. سوابق فکری آن‌ها را باید در جنبش‌های مدرنیستی قرن نوزدهمی، از قبیل «النهضه» یا «بیداری» فرهنگی در دنیای عرب و جنبش «علیگر» در هند تحت سلطه‌ی بریتانیا یافت. آن‌ها به سبک‌هایی از اصلاحات روی می‌آورند که بر مبنای تلفیق اسلام با برداشت‌های غربی از «پیشرفت» و «ترقی» استوار است. پس از یازده سپتامبر، دعوت دولت‌ها و جامعه‌ی مدنی غرب از مسلمانان برای واکنش نشان دادن به افراطیون مسلمان، این دستور کارها را بازفعال کرده است.

چهار مشکل ویژه، که برخلاف ادعای اسلام‌هراسان، هیچ کدام ربطی به تزویر و توطئه ندارند، تلاش‌ها برای اصلاح لیبرالی‌اسلام را به چالش می‌کشند. این تصور که مسلمانان فقط به دلایل راهبردی تظاهر به لیبرال بودن می‌کنند نکته‌ای انحرافی است که حواس‌ها را از معضل واقعی لیبرال‌های مسلمان پرت کرده است. در واقع، راهبردهای لیبرالیسم اسلامی معمولاً علنی و شفاف است. اما آیا این شفافیت سبب می‌شود که در مقایسه با شکل‌های دیگر احیاءگری اسلامی – که به آن‌ها نقد دارند – منسجم‌تر و کارآمدتر باشند؟

مشکل اول این است که، «اسلام لیبرالی» بر اساس برداشت‌های غالباً خیالی از تاریخ اسلامی بنا شده است. لیبرال‌های مسلمان، مثل دیگر پروژه‌های اصلاحاتی که گذشته‌ستایی می‌کنند، توجیه و تفسیری از تاریخ به دست می‌دهند که به درد اهداف ایدئولوژیک کنونی آن‌ها بخورد. جالب است که آن‌ها اتفاقاً پلورالیسم موجود در تاریخ اسلام را می‌کوبند تا راه را برای خوانش «حقیقی» و «درستی» هموارکنند که متناسب با برداشت‌های غربی معاصر از رواداری و آزادی باشد. این شیوه به نوعی وصلت مصلحتی بین تاریخ و ایدئولوژی می‌انجامد که روی گرایش‌های غیرلیبرالی تاریخ اسلام را آن قدر فرو می‌پوشاند تا محو و نابود شوند.

برای مثال، لیبرال‌های مسلمان اغلب از «دوران طلایی» خلافت عباسی (قرن هشتم تا دهم میلادی) یا همزیستی اندلسی ادیان در اسپانیای قرون وسطی به عنوان نمونه‌ای از رواداری اسلامی اصیل و ماندگار یاد می‌کنند. در واقعیت، دنیای اسلام در طول این «دوران طلایی» مجموعه‌ی متنوع و متخصصی از امپراتوری‌های قبیله‌ای بود که اختلافات داخلی را به شدت سرکوب می‌کردند و اغلب با یک‌دیگر در جنگ بودند. در اسپانیای مسلمان، اقلیت‌های غیرمسلمان جایگاه برابر با مسلمانان نداشتند ولی برخی از آن‌ها از حمایت‌های نسبی برخوردار بودند، در حالی که با اقلیت‌های مسلمان به ندرت مدارا می‌شد. منظور من این نیست که «هیچ‌گونه» رواداری وجود نداشت - در واقع، وجود داشت - بلکه منظورم این است که «فقط» رواداری نبود. و آن رواداری هم منحصراً محصول تعالیم اسلامی نبود.

وقتی هم به خوبی‌ها و هم به بدی‌های امپراتوری‌های پیشین مسلمان اذعان کنیم، بنای لیبرالیسم اسلامی از هم می‌پاشد و سست بودن بنیان آن به عنوان پادزهری در برابر افراط‌گرایی آشکار می‌شود. موضوع این نیست که اسلام نمی‌تواند همچون دین‌ها و فرهنگ‌های دیگر تغییر و پیشرفت کند، بلکه این است که با چسبیدن به چنین تصورات آرمانی شده‌ای از تاریخ نمی‌توان به چنان تغییر و پیشرفتی دست یافت.

مشکل دوم این است که مسلمان‌های لیبرال، برخلاف ادعای اصیل بودن خوانش‌شان از دین، نمی‌توانند از نگاه به اسلام از چشم غربی فرار کنند. یکی از تناقضات محوری لیبرالیسم، که در عصر امپراتوری قرن نوزدهم شکل گرفت، این بود که می‌خواست مفاهیم عام را در خدمت علایق و منافع خاص ترویج دهد. در دنیای اسلام در قرن نوزدهم، این علایق و منافع غالباً با توجه به دغدغه‌های امپراتوری بریتانیا تعریف می‌شدند. امروزه، ارزش‌های لیبرالی در چهارچوبی وسیع‌تر و به عنوان ارزش‌هایی نشأت‌گرفته از میراث مشترک غربی تعریف می‌شوند که، مانند روال غالب استعمارگران بریتانیایی، برای مشروعیت بخشیدن به خود به دوران قدیم رجوع می‌کنند. اخیراً حتی ولی نصر، پژوهشگر آمریکایی و مشاور در امر سیاست‌گذاری، و مصطفی آکیول، روزنامه‌نگار ترک، لیبرالیسم اقتصادی کلاسیک را به عنوان پادزهری هم برای معضل توسعه‌نیافتگی تمدنی دنیای اسلام و هم راهی برای حل مشکلات آن در رابطه با افراط‌گرایی توصیه کرده‌اند.

برای نصر و آکیول، «لیبرالیسم اسلامی» پیوند مبارکی بین ارزش‌های اسلام و ارزش‌های غرب است. اما این قبیل لیبرال‌های مسلمان برای وصل کردن اسلام و غرب به یک‌دیگر به ایدئولوژی مدرنی متوسل می‌شوند که ماهیتاً هیچ

ریشه‌ای در دنیای اسلام ندارد. به این ترتیب، رابطه‌ی اسلام لیبرالی با غرب بیشتر از این که رابطه‌ای انتخابی باشد، رابطه‌ای انگلی می‌شود. به این دلیل است که هرچه لیبرال‌های مسلمان بیشتر به تلفیق روی بیاورند، ایمان‌شان ظاهراً سست‌تر می‌شود.

این البته به این معنا نیست که در دنیای اسلام هیچ وقت آزادی و رواداری نبوده یا این که اسلام بازار آزاد را منع می‌کند. اما این بحث به توضیح این موضوع کمک می‌کند که چرا تلاش برای متناسب کردن مفاهیم اسلامی مثل اجماع و شورا با ارزش‌های دموکراسی لیبرالی این قدر خام و ناشیانه از آب در می‌آید. یک «خلافت لیبرالی» جمع اضداد است. در واقع، زبان «اصلاحات دینی» که همیشه در دعوت به نواندیشی به کار گرفته می‌شود به نمادی از استقبال مسلمانان از جذب تقریباً کامل شیوه‌های تفکر غربی نسبت به دین‌شان مبدل شده است.

مشکل سوم «اسلام لیبرالی» مشغولیت دائمی آن برای توافق بر سر تعریف اسلام «حقیقی» است، تا جایی که کسانی را که به این توافق نظری وفادار نیستند اخراج می‌کند یا حتی به آن‌ها برچسب بدعت‌گذار یا نامسلمان می‌زند. شاید رایج‌ترین واکنش به افراطی‌گرایی اسلامی تکرار این نظر بوده است که اکثریت مسلمانان میانه‌رو اند. در این جا، مشکل این نیست که اکثریت مسلمانان میانه‌رو نیستند (هستند)، بلکه این است که پروژه‌هایی که میانه‌روی مسلمانان را تشویق می‌کنند می‌توانند علیه اقلیت‌ها، از جمله اقلیت‌های اسلامی، استفاده شوند زیرا این پروژه‌ها شامل نوعی «شرقی‌سازی» از دیگران (در جوامع غربی) هم می‌شوند. برای مثال، اهتمام دولت بریتانیا برای حمایت از اسلام «میانه‌رو» با سیاست موسوم به «جلوگیری» در طول بیش از یک دهه، و تبلیغ «بریتانیایی بودن» در سال‌های اخیر، راهبردهایی بودند که هردو منجر به دوپارگی مسلمانان و دورافتادگی آن‌ها از جامعه‌ی بزرگ‌تر شده است – به ویژه کسانی که عقاید محافظه‌کارانه‌تری دارند.

این گونه «دیگری» ساختن تحت عنوان میانه‌روی همچنین باعث اختلاط افراطی‌گری با ارتداد می‌شود. به این ترتیب، ادعاهای مشابهی درباره‌ی بیرون بودن از قلمرو اسلام «جریان اصلی» می‌تواند هم در مورد تروریست‌هایی مثل «دولت اسلامی» (داعش) به کار رود و هم در مورد آن‌هایی که در حواشی اسلام قرار دارند و شاید با شکل‌های جاافتاده‌ی مرجعیت مذهبی مخالفت دارند و یا فقط به فرقه‌ای به اصطلاح نادرست تعلق دارند. این روش همچنین تلاش برای حاشیه راندن افراد ناسازگار را به ضرورت برقرارسازی شکل‌های اقتدارگرایانه‌تری از مرجعیت و رهبری وصل می‌کند: گواش پشتیبانی عجیب دولت‌های غربی از مراکز قدرت اسلامی سنتی مثل «الازهر» در مصر است – نهادی که دولت‌های اقتدارگرا حافظ استمرار مشروعیت‌اش بوده‌اند.

پی‌آمد مضاعف این گونه برداشت‌ها در حال حاضر یکی احیای مفهوم «راه میانه» – مرتبط با مشروعیت اکثریتی و بنابراین میانه‌روانه‌ی چهار مکتب عمده‌ی شرع سنی – است، و دیگری ظهور مفتی‌های خودخوانده‌ی جهانی و سازمان‌های مسلمان که ادعای «نمایندگی» ملی دارند. این نوع تفکیک‌های فقهی در جای خود مهم و مشروع هستند، به خصوص که تکثرگرایی درون دین را نشان می‌دهند. اما کسی واقعاً انتظار ندارد که «اصول» یک جنبش دینی لیبرالی باشد، بلکه انتظار می‌رود تنها اعمال مؤمنان روادارانه باشد؛ در غیر این صورت، هیچ چیز متمایزی در

دین وجود نخواهد داشت که آن را از یک نظم لیبرالی سکولار جدا کند. شاید به همین دلیل است که گزنده‌ترین موضوع برای مسلمان‌های لیبرال در راه برآورده کردن انتظارات الگوهای غربی از رواداری، موضوعات مربوط به قوانین شرعی است. آن‌ها هر قدر بیشتر سعی کنند که میانه‌روی خود در شریعت را توجیه کنند، راهبردهای رواداری خودشان دشوارتر می‌شود. هماهنگ کردن این دو مطالبه با هم، که به تعالیم فقهی یک اکثریت و مبانی دولت سکولار مربوط می‌شوند، کار آسانی نیست.

در آخر، شاید دشوارترین مشکل «اسلام لیبرالی» به عنوان شکلی از دین این است که عاری از محتوای استعلایی و عرفانی است. اصلی‌ترین قسمت پروژه‌های اصلاحات، مثل جنبش‌های احیاگری ستیزه‌جویی که این پروژه‌ها با آن‌ها مخالفت می‌کند، تحقق بخشیدن به یک صورت آرمانی از وجوه نهادی و قانونی در مملکت یا جامعه‌ای است که در راستای شریعت حرکت می‌کند، یا حداقل با آن در تضاد نیست. این باعث شده است که «اسلام لیبرالی» به یک گرایش عمدتاً فن‌سالارانه تبدیل شود که تمرکز اصلی‌اش بر مشروعیت‌بخشی به دولت از طریق قانون است. در نتیجه، مطالبات آن بیشتر قانون‌گذارانه و تنظیماتی است تا روحانی و معنوی.

دغدغه‌ی مدیریت به جای معنویت باعث شده است که مفسران مسلمان لیبرال، از قبیل شادی حمید از «مؤسسه‌ی بروکینز»، دفاع از شریعت را با تزریق معنویت اسلامی به سیاست اشتباه بگیرند. جالب است که اتفاقاً کتاب جدید او، **استثناگرایی اسلامی**، به عنوان تحریکی علنی علیه دعوت معمول غرب به اسلام لیبرالی تلقی می‌شود. زیاد عجیب نیست که حمید با افتخار اندونزی و مالزی را به عنوان الگوهایی برای دیگر کشورهای دنیای اسلام معرفی می‌کند، و در همین حال چشم‌اش را به روی اجرای هرچه سختگیرانه‌تر قوانین شریعت در مالزی که اقلیت‌های مسلمان و مسیحی مخالف را سرکوب می‌کند می‌بندد. حمید، در عوض، مانند دیگر لیبرال‌های مسلمان که عادی سازی شریعت در این کشورها را نشان پیشرفت می‌بینند، از این عادی‌سازی که برای او نشان‌گر «کنار آمدن با اسلام در حوزه‌ی عمومی زندگی» است به عنوان امری مثبت استقبال می‌کند.

البته لیبرالیسم مدرن همیشه منتقدان غربی خود را داشته است که آرمان‌های وابسته به «عصر روشنگری» آن، مانند عقلانیت خطاناپذیر، بی‌طرفی خون‌سردانه، و پیشرفت بی‌وقفه، را بیشتر ابزارهای انسانیت‌زدایی برای کنترل و نظارت می‌بینند تا رهایی. تعدادی از آن‌ها، از سورن کیرکگور، هانری برگسون، و معنویت‌گرایان قرن نوزدهم گرفته تا دادا، سورتالیست‌ها و حامیان جنبش «ضدفرهنگ» قرن بیستم، علناً دغدغه‌ی بازگشت افسون در غرب را داشتند – یا پاسخی به مسأله‌ی «مرگ خدا» که عرفانی‌تر از «اراده‌ی معطوف به قدرت» نیچه باشد.

در حالی که جهانی شدن و ارزش‌های غربی سنت‌های زیادی را به شیوه‌های مختلف تحت تأثیر قرار داده‌اند، یکی از دلایلی که دنیای اسلام ظاهراً ناتوان از شکل دادن به جنبش‌های اصلاح‌طلبی خود بوده – بدون این که به وسیله‌ی لیبرالیسم غربی بلعیده شود – شاید این باشد که متفکران مسلمان (به ویژه از قرن نوزدهم به بعد) بیش از حد مشغول ارائه‌ی تعریفی از خود در تقابل یا در رابطه با غرب شده‌اند.

اما مشکل عمیق‌تر این است که لیبرال‌های مسلمان هنوز نتوانسته‌اند یک بدیل معنوی در مقابل ستیزه‌جویی اسلام‌گرا و سکولاریسم غربی ارائه دهند. و سؤال حیاتی این است که آیا چنین بدیلی، با در نظر گرفتن کناره‌گیری اسلام لیبرالی از برداشت‌های عاطفی، رمانتیک، و زیبایی‌شناختی از دین، در واقع ممکن است؟ این کناره‌گیری نشان‌گر آن است که خیزش و موضع‌گیری اسلام لیبرالی در برابر افراط‌گرایی عملاً به بازسازی ارتودکسی اسلامی یاری رسانده است - و نیز نشان‌دهنده‌ی شکل‌گیری اتحادی شکننده بین منافع به خطر افتاده‌ی کشورهای غربی و مراجع مذهبی و سنتی رو به افول است. اسلام لیبرالی از آن‌جایی که بیشتر به منضبط کردن افکار توجه دارد تا به وجود آوردن فضایی برای شکوفایی آن‌ها، چیزی چندان بیشتر از شبیح یک رنسانس ارائه نمی‌دهد. وسعت امکانات واقع در حد فاصل اسلام لیبرالی و اسلام ستیزه‌جو زیاد است اما رقابت این دو روایت راه را بر بهره‌گیری از این امکانات بسته است. برای مثال، جرقه‌هایی از یک بینش بدیل را می‌شود در طرد همزمان نولیبرالیسم و اسلام‌گرایی میانه‌رو در جریان تظاهرات پارک قزی در ترکیه در سال ۲۰۱۳ دید، یا در توجه متفکران اسلامی از قبیل محمد بامیه به آنارشیسم، یا در نقدهای زیبایی‌شناختی و ادبی شخصیت‌های متنوعی مثل مایکل محمود نایت، که آخرین کتاب‌اش ایده‌های مطرح درباره‌ی جادو در اسلام را بازبینی می‌کند، و سعدیه عباس که در کتاب **در محدوده‌ی آزادی** به محدودیت‌های تفکر پسااستعماری اشاره می‌کند. اما بعد از لیبرالیسم، اگر قرار باشد که تجدید قوای فکری اسلام واقعاً اتفاق بیافتد، احتمالاً مثل سابق از تفکر رادیکال‌تر و حتی بدعت‌آمیزتری می‌آید که نه دولت لیبرالی را الگوی خود قرار می‌دهد و نه خلافت خیالی را.

واضح است که لیبرال‌های مسلمان، برخلاف شبه‌نظامیانی که با آن‌ها مخالفت می‌کنند، از تروریسم دفاع نمی‌کنند. آن‌ها طرفدار چیز دیگری هستند - حتی اگر آن چیز در عمل گاه کاملاً روشن نباشد. اما چالش‌های فکری درونی در پروژه‌های آن‌ها برای اصلاحات از امکانات مناسبی برای مقابله با افراط‌گرایی برخوردار نیست. این شاید، حداقل تا حدی، نشان دهد که چرا خشونت اسلام‌گرایانه رو به افزایش است. اما این موضوع همچنین می‌تواند نشان بدهد که چرا اسلام لیبرالی معمولاً بسیار متوهمانه به نظر می‌رسد، و ضمناً نشان می‌دهد که چگونه اسلام لیبرالی به همان ضعف معنوی و فکری دچار است که با رد افراط‌گرایی قصد جبران‌اش را داشته است.

برگردان: پروانه حسینی

زهیر کاظمی استادیار دانشکده‌ی تاریخ در دانشگاه آکسفورد و از اسلام‌شناسان آکادمیک است. آن‌چه خواندید برگردان این نوشته‌ی او است:

Zaheer Kazmi, '[Liberal Islam Is Not the Answer to Islamic State](#),' *Prospect*, 22 August 2016